

نوشتن شکلی از زندگی است

الف

۷۶۳

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۶۳ همزمان با جلسه ۸۶۲ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۱۹ آذر ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، فرزانه استوار، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای دوره ۳۰ گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است.

برات شده به دلت، می روم حرم، رزق امسال
و پای پیاده، قدم قدم، رزق امسال

و بر خلاف دلت مانده جا امسال
تمام من به زیر علم، رزق امسال

من شکسته دل و پریشان حال
نه باتن و سر، بلکه دل می برم حرم، رزق امسال

تو می روی و به جای من، می کنی سلام
دعای خیر توست پشت سرم، رزق امسال

سلام می کنم اما ز راه دور و دراز
جواب بده سلام مرا از کرم، رزق امسال

بتول نادرپور



دوازده

از تمام این اتفاقات چیزی یادم نماند
حتا وقتی کاغذ را تا می زدم
هوایمایی می شد که بر باد رفته بود
اخبار دروغ‌های زیبایی بلد نبود.
یادم نمی آید که چرا دلم نگرفته بود
درخت‌ها را نشمردم
که امروز می دانم کمترند
دست تو را گرفته بودم
و شاید باید می خندیدیم
کانال را عوض می کردیم
شاید میز آشپزخانه چیزی از روزنامه‌ها یادش باشد
در اتاقم
کدم را بغل می گیرم
رخت‌هایم را نمی شناسم
به خودم می گویم
چرا از خرداد چیزی یادم نمانده

سعید توکلی

This is the way it happened: Robbie jumped out of the hayloft and hit his head. Or, he was pushed out of the hayloft and hit his head. Or, he was goaded out and then hit his head. Or, he fell out of the hayloft and hit his head. The fact is: he hit his head, and they all agreed it wise not to tell their mother.

High up in the hayloft, Robbie looked down on the pile of fresh hay. The sweet smells; stark blue skies ringing outside the barn door. Dust sparkled in the air around him-and his brothers romped all around. Hand-me-downs, crew cuts, hard-soled shoes.

Robbie wondered at the pile of hay, and then everyone looked over the edge-like reading tea leaves. The hay seemed to promise a future. Endless and fun.

And so they jumped. Robbie wasn't the first, but perhaps the biggest. And somehow-whether he decided or was decided upon-he found himself floating up above the mound, suspended for an instant, legs cart wheeling, his mind blank and full stars.

And then he plunged, down through the scratchy mess, and the floor rose up like a promise. He hit the floor and his head, his spine clinking. Inventing problems for the not now.

That day, Robbie lay stretched out—spread-eagled—trying to make himself into an ocean. His younger brother was falling, like an angel, from the sky.

Sherrie Flick

شری فلیک نویسنده ی آمریکایی خالق مجموعه داستان کوتاه I Call
(۲۰۰۹) Reconsidering Happiness و رمان (۲۰۰۴) This Flirting
است. آثار او در بسیاری از مجلات ادبی از جمله نورث امریکن و پورتو
دل سول به چاپ رسیده است. او در دانشگاه چاتهام به تدریس داستان
نویسی مشغول است.



رازها

همه چی این طوری اتفاق افتاد: روبی از اتاق زیرشیروونی پرید بیرون و سرش ضربه دید. یا این که، از اتاق زیرشیروونی هلش دادن پایین و سرش ضربه دید. یا شاید هم، سیخ اش زدن و بعد سرش ضربه دید. یا مثلاً، از اتاق زیرشیروونی افتاد بیرون و سرش ضربه دید. واقعیت اینه که: روبی با مخ خورد زمین آغا جان! و همه موافق بودن که کار عاقلانه‌ای نیست اینو به مامانش بگن.

روبی از بالاتوی اتاق زیرشیروونی، داشت به انبوه کاه تازه‌ای که پایین بود نگاه می‌کرد. بوی دوست‌داشتنی اش؛ آسمون آبی آبی اون بیرون کاهدونی چرخ می‌زد. دور و بر روبی گرد و خاک به هوا بلند شده بود و داداشش این‌ور و اون‌ور می‌دویدن و جیغ می‌زدن. با لباس‌های دسته دوم، کله‌هاشون که از ته کوتاه شده بود و کفش‌های تخته سفت‌شون. روبی داشت با تردید به توده‌ی کاه نگاه می‌کرد و بعد همه به لبه‌ی اتاق نگاه کردن مثل اینکه سعی می‌کردن مثل فال‌گیرها که برگ‌های چای ته فنجان رو می‌خونن، یه چیزایی رو حدس بزنن. به نظر میومد که کاه چیز باحالی باشه. تموم‌نشدن و بامزه.

پس هممه پریدن. روبی اولین نفر نبود، ولی احتمالاً از همه گنده‌تر بود. و یه جورایی چه خودش تصمیم داشت یا مجبور شده بود تصمیم بگیره یهویی خودش رو دید که بالای توده‌ی کاه وسط زمین و آسمون معلقه، یه لحظه معلق مونده بود، پاهاش مثل چرخ‌های گاری در حال چرخیدن بودن، نمی‌تونست چیزی رو به یاد بیاره و ستاره دور سرش می‌چرخید.

بعدش شیرجه زد پایین توی یه کثافت زبر و کف اصطبل انگار که چیز باحالی باشه، معلوم شد. خورد به زمین و سرش ضربه دید، ستون فقراتش هم قرچ‌قوروق صدا داد. باعث دردسرهایی شد که در آینده معلوم می‌شه. اون روز روبی کف اصطبل نقش زمین افتاده بود. همین جور طاق باز سعی می‌کرد خودش رو توی یه اقیانوس تصور کنه که داداش کوچولوش مثل یه فرشته از آسمون داشت می‌افتاد پایین.

شری فلیک - ترجمه: راحله پهادر

یک هفته در فرودگاه

نویسنده: آلن دوباتن Alain de Botton

مترجم: مهرناز مصباح

ناشر: چشمه

موضوع: فرودگاه‌ها -

جنبه‌های اجتماعی

تعداد صفحه: ۱۲۷

قطع: رقعی

نوع جلد: شومیز

تاریخ نشر: ۱۳۹۳

نوبت چاپ: ۲

محل نشر: تهران

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ تومان



مدیر خوش فکر یک شرکت هواپیمایی به سراغ نویسنده‌ای رفته و دعوت‌اش می‌کند به گذران یک هفته در ترمینال ۵ هیثرو-شلوغ‌ترین فرودگاه اروپا. به این منظور که به بخش‌های مختلف فرودگاه سرکشی کند، با مسافری و کارمندان هم‌صحبت شود و سرآخر دیده‌ها و شنیده‌هایش را در قالب کتابی گزارش کند؛ شیوه‌ی غربی از تبلیغات و سوق مردم به سفر. و درست همانی است که این نویسنده می‌گوید: «[...] هنوز جنبه‌های زیادی از جهان هستند که به منظور یافتن واژه‌های درست برای توصیف‌شان فقط می‌توانند روی نویسنده‌ها حساب کنند.»

نویسنده‌ی مدعو، آلن دوباتن بود و به جای قرار یک هفته‌ای، هفته‌ها در هیثرو وقت گذراند تا «یک هفته در فرودگاه» را نوشت. جدا از آن که رضایت شرکت هواپیمایی جلب شد یا نه، کتاب پرفروش و خبرساز شد یا نه - که شد-، خوانندگان به صرافت سفر افتادند یا نه؛ دوباتن می‌تواند حداقل به یک چیز دل خوش کند و آن این که خوانندگان کتاب‌ش هر از چندی در فرودگاه‌ها به یاد کتاب او و حس خوب احتمالی بعد مطالعه‌شان، خواهند افتاد؛ شاید وقتی پریشان در جستجوی بارهایشان به چمدان‌های متنوع روی تسمه‌نقاله‌ها چشم دوخته‌اند. یا وقتی با کج خلقی توسط کارکنان حراست - که برای‌شان همه تروریست‌اند مگر خلاف‌اش ثابت شود- واری می‌شوند. درباره‌ی این که تجارت و ادبیات می‌توانند بدون شاخ‌وشانه‌کشی و تنه‌زدن‌های ناشی از خودبرتربینی یکی به دیگری، هم‌پای هم پیش روند و کمک‌حال هم؟، بعد از خواندن «یک هفته در فرودگاه» بیندیشید.

و دو نکته‌ی پایانی: اول، ترجمه‌ی مهرناز مصباح، تپق‌هایی دارد اما تنها ترجمه‌ی موجود است و بنابراین چشم ببوشید از نواقص‌اش. دوم، یادی می‌کنم از سفرنامه‌های منصور ضابطیان؛ به خاطر زبان ساده و روان و گاه احساسی، دید مشابهی هم، عکس‌ها و قربات موضوعی‌اش با «یک هفته در فرودگاه».

عارفه رسولی نژاد



یکی از چیزهای عجیبی که ذهنم رو به خودش مشغول کرده اینه که چرا موقعی که کوچک بودیم کاپشن که می پوشیدیم آستین لباس مون باهاش تا بازو بالا می رفت، اما حالا که بزرگ شدیم اونجوری نمی شه!

خودم فکر می کنم یه رابطه‌ی خاصی بین اندازه دست و میزان چسبندگی آستین‌ها باشه، چون بچه‌های الان هم همین مشکل بالاروندگی موقع پوشیدن کاپشن رو دارن. از سن سیزده سالگی کم کم از میزان چسپش آستین‌ها کاسته می شه.

کاکال

یک چیز خاصی تو سردرد هست که خواستنی‌ش می کنه. یه جور منگی یا مستی قابل کنترل که دور و بی توجهات می کنه از/به اطراف. دوش دارم من.

@Chista-Rasouli

همه آدم‌ها به دنبال توازن هستند. سکونی که می تونی هر لحظه حرکت کنه

خودم

وقتی برای یک مدت غیر متعارف از یک چیز خاص دوست داشتنی دور میشی، تازه می فهمی که منطق چقدر آدم بی شعوریه. می گه: باید به اتفاقات زمان داد.

@Khalilabad۲۱

تانگوی یک نفره

گیرها را کم می‌کند تا بتواند به لحن و روایت بیشتر توجه کند. «مریم انصاری درباره شعر مریم قاسمی‌زادگان نوشت: «در بیشتر بیت‌ها تعابیر جالبی به کار رفته. اما همین‌طور که گفته شد در شعر ارتباط عمودی و گاهی ارتباط افقی مقداری ضعیف هست و یکی از ایراداتی که می‌شه گرفت البته بیشتر از نظر خوانش، اضافه شدن «بیم» با حذف «ی» به برخی واژه هاست. در «شاعرهام» قابل پذیرش هست اما به عنوان مثال در کلمه‌ی «های و هوم» مقداری نامانوس هست.

درباره شعرهای شهرام پورشمسی خواجه‌پور نوشت: «رباعی دارای اوزان معدود و مشخصی است اما این‌ها در اوزان رباعی قرار ندارد. به نظر بهتر بود شاعر قالب دیگری را برای بیان احساس خود انتخاب می‌کرد. حسی به این قوت می‌توانست بازنمایی شعر خیلی قوی‌تری داشته باشد. یعنی یک درد فیزیکی را بیان کند. استعاری کردن درد از شدت احساس کم کرده است.»

رحمانیان در مورد شعر پورشمسی نوشت: «ترکیب نامانوسی مثل مهد هوسها معنی محل زایش و گهواره رو به ذهن متبادر می‌کنه که؟، هرچند قصدم این نیست که با قلمم کسی رو بکشم!» و شاعر پاسخ داد: «مهد هوس‌ها کنایه از دنیای ظاهری بود.» و در پایان خواجه‌پور با یک پرسش بحث را تمام کرد. «به نظرم می‌خواستی آن حس نفس‌نفس زدن را منتقل کنی ولی در قالبی مثل غزل شاید این برش‌ها بهتر نشان داده می‌شد.» و پورشمسی گفت: «شاید این دست اندازه‌ها به تعبیرشما بی‌ربط با حال خودم نباشه»

سعید توکلی اما از حضور چهره نویسنده در زمان خواندن آثارشان شاکمی است: «لطفاً توقسمت داستان عکس نویسنده رو قرار ندین. داری داستان می‌خونی و نویسنده با قیافه نکره و پوزخند داره نکات می‌کنه»

جلسه ۸۶۲ انجمن شاعران و نویسندگان گراش به صورت ۱+ چند تا برگزار شد. یعنی اینجانب محمد خواجه‌پور به عنوان تنها عضو حاضر با چند نفری که در واتساپ حضور داشتند سر و ته جلسه را به سرانجام رسانیدیم.

خواجه‌پور در مورد کار خانم قاسم‌زادگان: این کار خانم قاسم‌زادگان نسبت به کارهای قبلی پیشرفت محسوسی داشت. زبان روان و مسلط شدن به لحن مهمترین پیشرفت این اثر است. بر خلاف دیگر شاعران که در این قالب کار می‌کنند هنوز روایت قوت لازم را ندارد یعنی به راحتی می‌توان بندها و بیت‌های شعر را جابه‌جا کرد. هر چند بعضی از بندها دارای خیال‌پردازی خوبی است.

دکتر رحمانیان هم این نو شدن زبان را تایید می‌کند: «نو شدن زبان شعر کاملاً محسوسه»

با پرسش: «به نظر شما قالب شعر چیست؟» مرحله دیگری از بررسی این شعر آغاز شد. غزل دوری و چارپاره دو قالبی بود که نظر اعضای انجمن را جلب کرد.

خواجه‌پور درباره تاثیر و قالب و مضمون در این گونه شعرها نوشت: «شاخص‌ترین چهره‌ی ادبی که وزن‌های طولانی را در شعر امروز ترویج کرد سیمین بهبهانی است. ابتدا معمولاً این غزل‌ها با مصراع‌های طولانی نوشته می‌شد. شاعران بعدی برای آسان‌خوان کردن شعر آن را به شکل چارپاره ولی با وزن غزل می‌نویسند. از نظر مضمون هم این شعرها نزدیکی زیادی به چارپاره دارند ولی شکل قرارگیری قوافی آن را غزل می‌کند.»

خواجه‌پور: «چند نمونه از غزل‌هایی با این قالب در کتاب خانم انصاری هم دیده می‌شد. آغاز چارپاره در شعر نوبرای کم کردن بندهای شعر کلاسیک بود. در اینجا شاعر با کم کردن یک قافیه دیگر از چارپاره یکی دیگر از



فرحان



کیان



چهارشنبه آخر ماه صفر

در گرایش از قدیم الایام در شب آخرین چهارشنبه ماه صفر (غروب روز سه‌شنبه)، مراسم و آیین‌های ویژه‌ای رایج بوده است که کم و بیش در مناطق دیگری از ایران نیز دیده می‌شود.

در این روز ابتدا منقل آتش و اسپند را در تمام خانه و روی سر اعضا خانه می‌چرخانند؛ همراه با اشعار خاص خودش و سپس منقل‌های پر از آتش و در کنار آن هفت سکه و هفت حبه قند را بر سر چهارراه‌ها و کوچه‌های منازل قدیمی می‌گذارند و بر روی آتش، اسپند می‌ریزند.

همچنین روی شکم، پیشانی و گونه‌های بچه‌ها بصورت + ، × و نقطه با نیل کشیده می‌شود.

پختن آتش نذری که به «شله پیرزن» معروف است و پخش آن بین همسایگان و اقوام، یکی دیگر از آداب و رسوم چهارشنبه آخر ماه صفر در گرایش است گروه گردآورندگان فرهنگ گراشی



@histogerash

علی



ارمیا



سنا



یاسی

